

مایک پمپئو: بدون «اصلاحات اساسی» احتمال نمی‌رود آمریکا در برجام بماند

وزیر خارجه‌ی جدید ایالات متحده که برای شرکت در نشست وزیران ناتو به بروکسل سفر کرده است، در گفت‌وگو با خبرنگاران به توافق هسته‌ای سال ۲۰۱۵ با ایران نیز اشاره کرده و گفته است: در نشست بروکسل در این زمینه هم صحبت کردیم. مایک پمپئو اضافه کرده که مطمئنم در سفر خود به خاور میانه هم در مورد این موضوع صحبت خواهم کرد. وزیر خارجه‌ی آمریکا در پاسخ به پرسشی درباره احتمال خروج واشنگتن از برجام، با تأکید بر این که هنوز تصمیمی در این باره گرفته نشده، گفته است: "با نبود اصلاحات اساسی و بر طرف نشدن نقایص توافق، احتمال نمی‌رود او در این توافق بماند."

ایران و شش قدرت جهانی عضو گروه ۱+۵، شامل ایالات متحده، بریتانیا، فرانسه، روسیه، چین و آلمان، روز ۱۴ ژوئیه ۲۰۱۵ (۲۳ تیر ۱۳۹۴) در وین پایتخت اتریش به یک توافق جامع و نهایی بر سر برنامه‌ی بحث‌برانگیز هسته‌ای تهران دست یافتند. دونالد ترامپ که همواره برجام را یک «توافق بد» خوانده است، با این استدلال که ایران با ادامه‌ی برنامه‌ی موشکی بالیستیک و فعالیت‌های بی‌ثبات‌کننده‌ی خود در منطقه، روح برجام را نقض می‌کند، پایبندی آن کشور به توافق را تأیید نکرده و خواستار اصلاح آن شده است.

با خشم و خشونت کورِ انتحاری چه می‌توان کرد؟



که محمد رفیق رجاء

در سال‌های اخیر، در تلاش‌های فرهنگی و مدنی، برای رفع تبعیض با کشتار گروهی و سرکوب کامل نظامی، به گونه‌ای که اعتراض جهان را بر نه انگیزد، مواجه شده‌ایم. هر چه کشتند، فقط فریاد کشیدیم، در هیاهوی رسانه‌های آزاد جهان، خود را گم کردیم. بدون هیچ نتیجه‌ای مشخصی به آه و ناله‌ی مدنی ادامه دادیم و به آن وسعت بخشیدیم. همین که درد و رنج خود را فریاد کردیم اشباع شدیم. پس از رضایت خاطر مدنی، به امیدواری‌های واهی چشم دوختیم. در برابر عملیات و پلان کشتار و حذف کامل، از فرط تلاش‌های مدنی و رسانه‌ای به کف آب تبدیل گردیدیم.

حملات طالبان بر ولایات بغلان،

ننگرهار، فاریاب، تخار و قندز

گروه طالبان در ادامه‌ی عملیات بهاری‌شان زیر نام خندق، از شب جمعه (۷ ثور) به این سو چندین حمله‌ی تهاجمی بر شهرهای مختلف کشور انجام داده‌اند. بر اساس گزارش‌های محلی، طالبان شام روز جمعه به پاسگاه‌های نظامی در منطقه‌ی «خلازی» شهر پلخمری ولایت بغلان حمله کرده و کنترل این پاسگاه‌ها را به دست گرفته‌اند.

از سوی دیگر، طالبان شب گذشته بر پاسگاه‌های پولیس محلی در منطقه‌ی گوشته‌ی ولایت ننگرهار حمله کرده و کنترل برخی از پاسگاه‌های امنیتی را در این منطقه به دست گرفته‌اند. گزارش شده که حداقل پنج پولیس محلی در این حمله کشته شده و عده‌ای دیگر از این نیروها زخمی شده‌اند. از ولایت فاریاب نیز خبر می‌رسد که طالبان در روزهای گذشته بر شهرستان خواجه سبزپوش حمله کرده‌اند، که جنگ تاکنون ادامه دارد. گزارش شده که چندین روستا و پاسگاه امنیتی به دست طالبان سقوط کرده و احتمال سقوط مرکز این شهر نیز وجود دارد.

در گزارش دیگر، روستای گورتیبه‌ی خواجه‌غار از مربوطات ولایت تخار، با دو پاسگاه امنیتی به دست مخالفین مسلح سقوط کرده است. یک عضو مجلس نمایندگان از ولایت قندز نیز از حمله‌ی طالبان به منطقه‌ی قلعه‌ی زال این ولایت خبر می‌دهد و می‌گوید که به جز ساختمان ولسوالی، باقی بخش‌های مرکز این منطقه سقوط کرده است.

غنی خطاب به مردم: از داعش

نترسید و برای انتخابات ثبت نام کنید

محمد اشرف غنی، رئیس‌جمهور که روز گذشته (۸ ثور) در مراسم بزرگداشت از سال‌روز پیروزی مجاهدین در ارگ ریاست‌جمهوری صحبت می‌کرد، گفت: که انتخابات پارلمانی باید شفاف و عادلانه باشد و "تعهد می‌کنم که دولت در این روند مداخله نمی‌کند." به گفته‌ی آقای غنی، انتخابات روز حساب‌دهی است و در آن روز باید ملت آزادانه و بدون مداخله قضاوت کند.

او تأکید کرد، که احزاب و فعالان سیاسی و انتخاباتی باید شرایط مداخله را تشخیص کنند، تا دستگاه قضایی طبق قانون انتخابات با متخلفان برخورد کند. محمد اشرف غنی همچنین، در مورد انتخابات ریاست‌جمهوری گفت: که این انتخابات طبق قانون اساسی برگزار می‌شود. آقای غنی افزود: "دوره‌ی انتخابات بر اساس قانون اساسی حساب می‌شود، نه این که من چه زمانی مراسم تحلیف را انجام دهم، چون وقتی آن است که ما حساب بدهیم و قاضی ملت است."

او در سخنان خود، روند ثبت‌نام رأی‌دهندگان را وجیهی ملی و اسلامی و راه بیرون رفت کشور از بحران خواند و از مردم خواست که در این روند شرکت کنند. آقای غنی خطاب به مردم گفت: "ترس نخورید ثبت نام کنید؛ داعش دشمن مردم سالاری است و آنان از مردم هراس دارند و به همین خاطر بالای دموکراسی حمله می‌کنند." رئیس‌جمهور همچنین، تأکید ورزید که حکومت در تأمین امنیت مراکز انتخاباتی جدی است و امنیت تمامی مراکز از وظایف درجه‌اول نیروهای امنیتی است.

حکومت وحدت ملی، نظاره‌گر بی‌غرض کشتارهای فرقه‌گرایانه

احمدشاه محمدی



است؛ که واکنش رهبری حکومت در قبال چنین کشتارهای هدفمند فرقه‌گرایانه تا امروز چه بوده است؟ واقعیت امر این است، که رهبری حکومت وحدت ملی و در رأس آن اشرف غنی، رئیس‌جمهور در قبال رویدادهای مرگبار چون (۲ ثور)، تماشاچی بی‌طرف بیش نبوده است. جدی‌ترین عکس‌العمل رهبری حکومت به تقبیح و توبیخ اعمال غیرانسانی دشمن، تنها به فرستادن تهدیدهای میان‌خالی به آدرس عاملین رویداد و دید و بازدید از مجروحان حادثه خلاصه می‌شود.

مسئولیت رویدادهای مرگبار اخیر با احتساب واقعه‌ی (۲ ثور) را گروه تروریستی داعش که از بدو تأسیس حکومت وحدت ملی در افغانستان مجال ظهور یافت، به عهده گرفته است. ظاهرن ماجرای داعش در جغرافیای افغانستان پیچیده و مغلق است.

غرب کابل که از دیرگاهی فراموش‌گاه حاکمان خودی و بیگانه بوده، در هفته‌ی گذشته یکبار دیگر آماج سنگین‌ترین حمله‌ی تروریستی مخالفین دولت قرار گرفت. این رویداد خونین به موازات دیگر حملات مرگبار گذشته در این ساحه، تلفات سنگین انسانی و ضایعات مالی سرسام‌آور در پی داشت. دست کم در این رویداد تروریستی، ۱۵۰ فرد ملکی منتسب به قوم خاص، کشته و زخمی گردیدند، که رقم بس وحشتناک را تشکیل می‌دهد.

هر چند وقوع رخدادهای مرگبار از این دست، در کشور برای مردم ما تازگی ندارد، اما کشتار هدفمند قشر خاص جامعه، در زیر سایه‌ی حکومت ناکارآمد فعلی می‌تواند به عنوان یک مسئله‌ی جدی مطرح باشد. پرسش اساسی این

رخداد هفتم ثور؛ انقلاب شکوهمند یا فاجعه‌ی خونبار و جبران‌ناپذیر؟

آزاد



بخش سوم و پایانی

این سه جریان سیاسی عبارت‌اند از: الف: خط اخوان المسلمین که بانیان آن در محوریت رهبری جمعیت اسلامی، حزب اسلامی و اتحاد اسلامی این منازعه را تا کنون هدایت می‌نمایند.

ب: جریان وابسته به قرائت مکتب دیوبند، که علمای سنتی مدارس دینی با حمایت از آن بخش وسیع از علمای مدارس دینی را پوشش سیاسی داده و رهبری نموده‌اند. مهم‌ترین بخش آن به حرکت انقلاب اسلامی و رهبران آن بر می‌گردد، که منابع فکری آن در بخش سیاسی از مدارس پاکستان و به‌ویژه از مدرسه‌ی حقانی ریشه می‌گرفت و پس از نیمه‌ی اول دهه‌ی ۱۹۹۵م جریان و جنبش طالبان را ایجاد و تاکنون در پیوند با آن این منازعه‌ی خونین را تداوم می‌دهد.

تاریخ افغانستان معاصر نشان می‌دهد، که اسلام‌گرایان از عصر امیر شیرعلی تا کنون نقش موثر و برجسته در تحولات سیاسی این کشور داشته است. آن‌چنان که اصلاحات شیرعلی به طرح‌های پیش‌نهادی سیدجمال بر می‌گردد، تأثیر ملاعبدالله سندی یکی از بانیان مدرسه‌ی دیوبندی، در تحریک امیر حبیب الله و پسرش برای کسب استقلال سیاسی از بریتانیا، عروج و زوال امیر امان الله و صعود خادم دین رسول الله نیز به سیاست‌گران اسلامی ارتباط می‌گیرد.

اما پس از سقوط رژیم زاده‌ای کودتا و اشغال، عمده‌تن سه جریان اصلی اسلام سیاسی؛ گروه‌های قومی سیاسی را مدیریت و منازعه‌ی افغانستان را القای ایدیولوژیک کرده‌اند.

گپ مردم



آیا می‌توانیم از این کوره‌راه

دشوار گذر و پُر درد عبور کنیم؟

روزهای دشواری را سپری می‌کنیم. روزهای که به تمام معنی با اشک و خون گره خورده و ناقوس مرگ نام‌آشنا ترین صدا برای انسان این سرزمین است. به تعبیر واضح‌تر در این روزها مردن و کشته شدن از اتفاقات معمول و روزمره زندگی ماست. هر روز در گوشه و کنار کشور، عده‌ای به کام مرگ می‌روند و سلاخی می‌شوند و عده‌ای دیگر زخمی و عزادار. در این میان اما آن‌چه مایه‌ای نگرانی و ناراحتی‌ست؛ درماندگی، سکوت، بی‌برنامگی و احساس ضعف و بی‌پناهی مردم در برابر رخدادهای خونین و تراژدیک کنونی است. همه گنج و سردرگم نظاره‌گر بحرانی‌اند، که در متن آن جز مردن و کشته شدن هیچ چیز دیده نمی‌شود. انگار مردم این سرزمین با مرگ کنار آمده و پذیرفته‌اند که اشک و خون بخشی از زندگی آنان است. در یکسو میل به کشتن و خون‌ریزی شعله می‌کشد و در سوی دیگر خستگی، ناامیدی و درماندگی دمار از روزگار مردم در آورده است. در یکطرف بنیادگرایی دینی و عصبیت قومی روح و روان نیروی قوم و قبیله را پالایش می‌دهد و در طرف دیگر میل به صلح، آرامش و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز. در دل چنین تناقض، آن‌چه مسلم است، خُرد و خمیرشدن رویایی است، که عده‌ای از انسان‌های باورمند به ارزش‌های انسانی، آزادی، عدالت و دموکراسی سال‌ها در انتظار آن نشسته و به امید رسیدن به آن و گام‌گذاشتن به روزهای خوش و آزادی، زجرهای زیادی را متحمل شده‌اند. منازعه‌ی کنونی از دل چنین تناقضی بیرون می‌آید. عده‌ای در آرزوی بهشت آدم می‌کشند و عده‌ای دیگر از حق حیات که ابتدایی‌ترین حق طبیعی هر انسان است، محروم‌اند. عده‌ای فتوای جهاد صادر می‌کنند و عده‌ای دیگر سازمان‌مند، هدف قرار می‌گیرند و به صورت دسته‌جمعی کشته می‌شوند. این‌جاست که رُخ شوم منازعه بیشتر از پیش خودنمایی می‌کند و هشدار از یک آینده تیره و تار می‌دهد. ارزش‌های که نزدیک به دو دهه در راستای آن مبارزه صورت گرفت، در معرض نابودی قرار گرفته است. یکبخشی از مردم در کنار این‌که بی‌روح و درمانده به نظر می‌رسند، ظاهراً از نهادینه شدن روندهای دموکراتیک و مردم‌سالار به شدت ملول و ناامید شده‌اند. گویی چرخه‌ی روزگار در نقطه‌ی قرار گرفته است، که هژده سال پیش قرار داشت، با این تفاوت که در آن زمان هرچند ویرانی، بدبختی و بی‌چارگی از سر و صورت جامعه‌ی افغانستان می‌بارید، اما امید به آینده‌ی روشن جوانه زده بود و این امید برای تلاش و کار در راستای فردای بهتر به انسان افغانستان انگیزه می‌بخشید. ولی اکنون آن گونه نیست؛ از یکسو امید و انگیزه برای آینده‌ی روشن کم‌رنگ شده و از جانب دیگر میل به خشونت، جنگ، عصبیت و بنیادگرایی بیشتر شده است.

با این اوصاف، قبل از این‌که امید و انگیزه برای آینده‌ی صلح‌آمیز به گلی بخشک و از میان برود، به عنوان آخرین راه حل مردم باید تکلیف‌اش را با حکومت مشخص کنند. به لحاظ قانونی حکومت به عنوان تنها اقتدار مشروع، مکلف به تأمین تمامی نیازهای جمعی معیشتی، از جمله تأمین حق حیات شهروندان یک سرزمین است. از این منظر اگر نگاه کنیم، هیچ‌بهبانه‌ی نمی‌تواند ضعف، ناتوانی و بی‌مسئولیتی حکومت را در کشتارهای دسته‌جمعی مردم این سرزمین توجیه کند. بنابراین همه، در هر سطح اجتماعی که قرار دارند، مکلف و مسوول‌اند، که با واردکردن فشار بالایی رهبران حکومت، آنان را مجبور کنند، تا دیگر تحت هیچ‌بهبانه‌ی با گروه‌های تروریستی هم‌ذات‌پنداری نکنند، به حیات مردم بها دهند و در تأمین امنیت جان و مال آنان از هیچ‌گونه تلاش دریغ نه ورزند. اکنون که طالبان دست رد به بسته‌ی پیش‌نهادی صلح حکومت زده‌اند، دفاع از این داعیه ساده‌تر شده، زیرا دیگر هیچ بهانه‌ی برای سکوت حکومت در برابر جنایت‌های شبکه‌های هراس‌افکن باقی نمانده است. مردم باید یکصدا هم روی طرح تقویت ظرفیت‌های خودی برای دفاع از حق حیات‌شان کار کنند و هم از حکومت به صورت جدی بخواهند که به این صدای حق‌خواهانه و مشروع آنان گوش بسپارد و بیش از این صبر مردم را به آزمایش نگیرد، ورنه در نهایت این مردم‌اند که تصمیم می‌گیرند.

با خشم و خشونت کورِ انتحاری چه می‌توان کرد؟

مأیوس شده‌اند. تلاش‌های مدنی آن‌ها، با شکست و بُن‌بست مواجه گردیده است. قتل عام و کشتار هدف‌مندانه‌ی هزاره‌ها، روز به روز گسترش یافته و هیچ افق روشنی برای جلوگیری از کشتار مردم وجود ندارد.

۹. جنگ مذهبی «حل مسئله‌ی ملی» را تحت شعاع قرار داده و این برای حاکمیت شئون‌یستی یک موفقیت به حساب می‌آید. اما اکنون با کشتار هدف‌مندانه‌ی هزاره‌ها و بی‌طرفی اقوام دیگر، این موفقیت به واقعیت باورنکردنی تبدیل شده است.

۱۰. فضاسازی علنی گلبیدین و عملیات استشهادی داعش و حمایت و یا بی‌طرفی دولت نسبت به امنیت جامعه‌ی هزاره، هزاره‌ها اکنون در موقعیت و دشواری بی‌مانند «زندگی و مرگ» قرار گرفته‌اند.

۱۱. رهبران سیاسی و قومی، احزاب سیاسی، محافل علمی و فرهنگی، روشنفکران و سیاستوران، تقریباً اکثریت به هر کار غیر از دفاع و حمایت مردم مورد تهاجم و کشتار، مصروف‌اند.

۱۲. عربستان بنابر ده‌ها دلیل فکر می‌کند، غرب کابل و هزاره‌جات پایگاه افغانی ایران است و آن همه ملاها و آیت‌الله‌ها، با عمامه‌های سفید و علم‌های سبز و سیاه حاکم بر سرنوشت هزاره‌ها، نمایندگان فرهنگی و مذهبی حکومت ایران، ضد جهان اهل سنت، امریکا و عربستان است. هیچ دلیلی هم وجود ندارد، که عربستان و غرب جز این، فکر دیگر نمایند. هیچ جریان از داخل جامعه‌ی هزاره برای رفع سوءتفاهم، کاری انجام نداده است. بلکه به دلیل نادانی مردم، هر کسی و هر جریانی، بیش از دیگری با این فضای ناخواسته خود را وفق داده است.

حضور فاطمیون «مهاجرین ناچار افغانی در ایران» در سوریه، دلیل دیگری بر آلودگی فضای سیاسی بر سرنوشت هزاره‌ها، گردیده است.

۱۳. چه بخواهیم یا نخواهیم، باور کنیم یا نکنیم، سناریوی کشتار هزاره‌ها آغاز شده است. هیچ‌کسی نمی‌داند که تا چه زمان این کشتار ادامه می‌یابد. اما همه می‌دانند که کشتارهای گروهی و مداوم در مناطقی با جمعیت خالص هزاره، نمی‌تواند بی‌هدف و تصادفی باشد.

۱۴. در سال‌های اخیر، در تلاش‌های فرهنگی و مدنی، برای رفع تبعیض با کشتار گروهی و سرکوب کامل نظامی، به گونه‌ای که اعتراض جهان را بر نه انگیزد، مواجه شده‌ایم. هر چه کشتند، فقط فریاد کشیدیم، در هیاهوی رسانه‌های آزاد جهان، خود را گم کردیم. بدون هیچ نتیجه‌ای مشخصی به آه و ناله‌ی مدنی ادامه دادیم و به آن وسعت بخشیدیم. همین که درد و رنج خود را فریاد کردیم اشباع شدیم. پس از رضایت خاطر مدنی، به امیدواری‌های واهی چشم دوختیم. در برابر عملیات و پلان کشتار و حذف کامل، از فرط تلاش‌های مدنی و رسانه‌ای به کف آب تبدیل گردیدیم. در فضای تعاملات سیاسی، چنان سبک، کرخت و بی‌وزن شدیم، که دیگر آه و ناله‌ی ما را بر نعلش طفلان و مرگ عزیزان مان کسی نمی‌خواند بشنوند. در حالی که هیچ‌گاه حق تعیین سرنوشت با آه و ناله حاصل نشده؛ اما ما در کشور مثل افغانستان با دشمن مثل داعش و طالبان از زبان مدنی، یک قدم به خطا نه رفتیم.

۱۵. رستاخیز عظیم و تاریخی مدنی مثل «جنبش تبسم» و «جنبش روشنی» به دلیل فقدان تشکل سیاسی به

تاراج رفت. آن همه خشم و خروش مردم به جای این‌که جریان ستم و تبعیض را از پای در آورد، به اختلاف و سردرگمی انجامید. اما اکنون سخن روز و سرنوشت ما با یافتن پاسخ این پرسش گره خورده است که:

چه می‌توان کرد؟

اول. به رغم تمام ضعف‌های سیاسی و نظامی، هزاره‌ها توانایی دفاع را به شکل مناسب در افغانستان دارند. شدت ستم و تبعیض، انگیزه‌ی دفاع را بالا برده است.

هر چند در میان اقشار هزاره‌های حکومتی، سیاسی و محافل فرهنگی سر در گمی و بدتر از همه؛ پروسه‌ای کشتار مردم، به گونه‌ای بهت‌آوری عادی شده است.

برای گرفتن محفل سالگرد شهید مزار، هر سال، ده‌ها مجلس و کمیته‌ی تدارکات بر پا می‌گردد، اما تمام این کمیته‌ها، از کنار این همه کشتارهای مداوم، به راحتی می‌گذرند. اما مردم که آماج اصلی کشتار است، در روان آن‌ها هیجان و انگیزه‌ی زندگی، بقاء و مقاومت هم چنان وجود دارد. این انگیزه و شهامت، توانایی اصلی و کنونی را تشکیل می‌دهد.

دوم. مسلح شدن به هر قیمتی و از هر کشوری و ایجاد حلقات دفاعی و مردمی، به هیچ وجه با قانون اساسی که هزاره‌ها جز محرومیت هیچ‌خیری از آن ندیده است، منافات ندارد.

سوم. امکانات جهان، حضور امریکا و غرب مورد استفاده شئون‌یستی‌های قومی قرار گرفته است. هیچ قانونی ملی و بین‌المللی نمی‌تواند، کشتار هزاره‌ها را توجیه نماید. در افغانستان کنونی متأسفانه هیچ‌کسی جز خود هزاره‌ها مدافع شان نیست. نه حضور امریکا توجیه ملی دارند و نه پاکستانی بودن گلبیدین و طالبان توجیه ملی دارند. استفاده‌ی هوشمندانه از تضاد منطقه‌ای کشورها، به هیچ‌وجه تلاش غیرملی نیست.

چهارم. تلاش‌های مدنی و سیاسی همه وسیله است. وسیله‌ای دفاع و رسیدن به هدف در یک جامعه‌ای مدنی. وقتی که این گونه تلاش‌ها، به درازای بیش از یک‌ونیم دهه نمی‌تواند، جواب دهد، ادامه آن جز کشتار بیشتر، هیچ دست‌آورد دیگری ندارد.

پنجم. مسلح شدن و آمادگی برای دفاع، هرگز تهدیدی در برابر دولت نیست. بلکه همکاری برای ایجاد امنیت و رفع ناتوانی‌های است که؛ باعث ادامه‌ی قتل عام شده است.

ششم. البته که در چنین حالت اضطراری برای مدیریت و انسجام توانایی‌ها، نسبت به ایجاد تشکل سراسری ملی، تلاش‌های مناسبی ضرور است که بدون آن نمی‌توان از توانایی‌ها و ظرفیت‌های موجود دفاعی، استفاده نمود و با ضعف‌ها و نقص‌های عملی مبارزه کرد.

نتیجه: هزاره‌ها نزدیک به دو دهه است، که بدون هیچ دست‌آورد، در کشور خود فقط برای زندگی و بقاء؛ تسلیم هرگونه خواست‌های حکومت قبیله‌ی در مرکز شده‌اند. اکنون اوضاع سیاسی به گونه‌ای رقم خورده است، که حتا «رای» این مردم را قبول ندارند. اگر هزاره‌ها برای بقای خود چاره‌ای مناسب نسنجد؛ خون و خشونت که برای حذف آن‌ها به راه افتاده است، تمام تلاش‌های فرهنگی، علمی و اقتصادی آن‌ها را به آتش می‌کشد.

اول. به رغم تمام ضعف‌های سیاسی و نظامی، هزاره‌ها توانایی دفاع را به شکل مناسب در افغانستان دارند. شدت ستم و تبعیض، انگیزه‌ی دفاع را بالا برده است. هر چند در میان اقشار هزاره‌های حکومتی، سیاسی و محافل فرهنگی سر در گمی و بدتر از همه؛ پروسه‌ای کشتار مردم، به گونه‌ای بهت‌آوری عادی شده است. برای گرفتن محفل سالگرد شهید مزار، هر سال، ده‌ها مجلس و کمیته‌ی تدارکات بر پا می‌گردد، اما تمام این کمیته‌ها، از کنار این همه کشتارهای مداوم، به راحتی می‌گذرند. اما مردم که آماج اصلی کشتار است، در روان آن‌ها هیجان و انگیزه‌ی زندگی، بقاء و مقاومت هم چنان وجود دارد. این انگیزه و شهامت، توانایی اصلی و کنونی را تشکیل می‌دهد.

دوم. مسلح شدن به هر قیمتی و از هر کشوری و ایجاد حلقات دفاعی و مردمی، به هیچ وجه با قانون اساسی که هزاره‌ها جز محرومیت هیچ‌خیری از آن ندیده است، منافات ندارد.

سوم. امکانات جهان، حضور امریکا و غرب مورد استفاده شئون‌یستی‌های قومی قرار گرفته است. هیچ قانونی ملی و بین‌المللی نمی‌تواند، کشتار هزاره‌ها را توجیه نماید. در افغانستان کنونی متأسفانه هیچ‌کسی جز خود هزاره‌ها مدافع شان نیست. نه حضور امریکا توجیه ملی دارند و نه پاکستانی بودن گلبیدین و طالبان توجیه ملی دارند. استفاده‌ی هوشمندانه از تضاد منطقه‌ای کشورها، به هیچ‌وجه تلاش غیرملی نیست.

چهارم. تلاش‌های مدنی و سیاسی همه وسیله است. وسیله‌ای دفاع و رسیدن به هدف در یک جامعه‌ای مدنی. وقتی که این گونه تلاش‌ها، به درازای بیش از یک‌ونیم دهه نمی‌تواند، جواب دهد، ادامه آن جز کشتار بیشتر، هیچ دست‌آورد دیگری ندارد.

پنجم. مسلح شدن و آمادگی برای دفاع، هرگز تهدیدی در برابر دولت نیست. بلکه همکاری برای ایجاد امنیت و رفع ناتوانی‌های است که؛ باعث ادامه‌ی قتل عام شده است.

ششم. البته که در چنین حالت اضطراری برای مدیریت و انسجام توانایی‌ها، نسبت به ایجاد تشکل سراسری ملی، تلاش‌های مناسبی ضرور است که بدون آن نمی‌توان از توانایی‌ها و ظرفیت‌های موجود دفاعی، استفاده نمود و با ضعف‌ها و نقص‌های عملی مبارزه کرد.

نتیجه: هزاره‌ها نزدیک به دو دهه است، که بدون هیچ دست‌آورد، در کشور خود فقط برای زندگی و بقاء؛ تسلیم هرگونه خواست‌های حکومت قبیله‌ی در مرکز شده‌اند. اکنون اوضاع سیاسی به گونه‌ای رقم خورده است، که حتا «رای» این مردم را قبول ندارند. اگر هزاره‌ها برای بقای خود چاره‌ای مناسب نسنجد؛ خون و خشونت که برای حذف آن‌ها به راه افتاده است، تمام تلاش‌های فرهنگی، علمی و اقتصادی آن‌ها را به آتش می‌کشد.

رخداد هفتم ثور؛ انقلاب شکوهمند یا فاجعه‌ی...

ج: جریان‌های اسلامی منسوب به مذهب شیعه، که جناح اصلی آن با الهام از فقه مذهبی برگرفته از مدارس نجف در عراق و قم در ایران، از سال‌های دهه‌ای ۱۳۴۰ه.ش تا کنون فعال بوده‌اند.

این جریان‌ها که جانشین رژیم زاده‌ای کودتا گردیدند، بنابه علل و عوامل مختلف نتوانستند، منازعه را مدیریت و آن را حداقل همانند رهبران سیاسی‌شان در مصر و یا هندوستان عهد برتانیه و پاکستان و ایران امروز، به منافع ملی و مطالبات مردمان کشور شان هماهنگ ساخته و از آن در جهت دسترسی به قدرت سیاسی و در خدمت اهداف اعتقادی شان بهره‌برداری نمایند.

پس از سقوط رژیم زاده‌ای اشغال، اسلام‌گرایان غرض دسترسی به قدرت به منازعه خونین درونی دست زدند، که در تاریخ معاصر این کشور هیچ‌گونه سابقه‌ای نداشته است. آغاز منازعه میان دو جریان مشعب و اما وابسته به اخوان‌المسلمین (جمعیت اسلامی و حزب اسلامی) در همان روز سقوط رژیم زاده‌ی کودتای ۷ ثور (۸ ثور ۱۳۷۲ه.ش)، از کابل شروع و بالاخره تا دورترین نقاط روستاها و ولسوالی‌ها انکشاف یافت. این دو جریان سیاسی اخوانی با درهم‌زدن ائتلاف با پیروان فقهای ایران درون احزاب منسوب به جامعه‌ی شیعه و جنبش ملی اسلامی شمال (جنبش سیاسی ترک‌تباران ازبک و ترکمن) سبب گردید، تا احزاب در چوکات‌های قومی انسجام یافته و به شکل منازعه‌ی قومی، اقوام با هم برادر افغانستان را رویا هم قرار دهند. این منازعه‌ی خونین که به ویرانی و استخوان‌شکنی در کشور انجامید. حامیان جنبش‌های اسلامی دیوبندی را در خارج از کشور وادار ساخت، تا با استفاده از فضای آشفته‌ی سیاسی، حامیان جنبش دیوبندی را در ماورای مرز سازمان داده و غرض کسب قدرت به افغانستان اعزام نمایند.

جنبش دیوبندی که درون قبایل و اقوام کشور، به‌ویژه جامعه‌ی پشتون ریشه‌ی عمیق اجتماعی و قبیله‌ی داشت، به زودی در محوریت یک ملای فاقد سواد معیاری دینی خود را سازمان داده، در ظاهر زیر عنوان تشکیل امارت اسلامی اما در حقیقت غرض تمامیت‌خواهی قدرت قومی با حامیان اخوان‌المسلمین و گروه‌های ائتلافی‌اش درگیر منازعه خونین‌تر از گذشته گردید. از بستر خونین این منازعه است، که اولین بار تیوری انتحار و استشهاد از نو ریشه گرفته و جامعه‌ی هوادار مکتب دیوبندی و اخوان‌المسلمین را به دو گروه متضاد و مخالف هم تقسیم نموده است. این مخالفت حامیان این گروه‌ها را به خصوص در پاکستان و کشورهای عربی هم به دو شاخه تقسیم و جمعیت اسلامی پاکستان را که ریشه‌ی اخوانی دارد، با حزب اسلامی و جمعیت‌العلمای اسلامی را که مولانا سمیع الحق (موسس دارالعلوم حقانیه) تیوری‌پرداز سیاسی آن است، در حمایت از طالبان به میدان می‌کشاند.

جنبش طالبان که در سال ۱۹۹۴ رمن پس از ورود به سپین‌بولدک موجودیت‌اش را اعلام و با حمایت از اصل احیای خلافت اسلامی با مدافعان نوع دیگر حکومت دینی، که جمعیت اسلامی و حزب اسلامی مدل ایرانی آن را در افغانستان، جمهوری اسلامی افغانستان نام گذاری کرده بودند، وارد منازعه‌ی مسلحانه گردید. جنبش اخوانی، که با اعلام حکومت از نوع پاکستان خواهان گونه‌ای از جمهوریت بودند، در دفاع از سلطه‌ی سیاسی‌اش در جریان قریب به شش سال حتی پس از سقوط کابل در دست طالبان، از تفکر دینی‌اش در مورد حکومت‌سازی دفاع کرد.

اما جنبش طالبان در مخالفت با انتخابات و تاکید روی اصل بیعت و مبارزه با نوآوری‌های غربی، مخالفت با اجتهاد و حضور زنان و به‌ویژه طرح حملات انتحاری که به آن حملات استشهادهای نام گذاشته‌اند، علاوه برحامیان و

سردمداران گروه‌های مدافع خط اخوان‌المسلمین، بخش‌های زیاد از مردم ملکی و به ویژه غیر نظامیان بی‌دفاع و به ویژه گروه‌های قومی منسوب به شیعه را آماج حملات شان قرار داده‌اند. در این دیدگاه حامیان خارجی رژیم و مردمان تحت حاکمیت رژیم تفاوت چندان از هم ندارد، مهم این است که در حملات تعداد تلفات و آمار زخمیان افزایش یابد. موضوع باورهای دینی افراد تحت حاکمیت رژیم برای این جنبش معنای دینی ندارد. افغانستان دارالکفر است، در حملات انتحاری هر که کشته شود به جهنم می‌رود و فرد انتحاری (استشهادهای) شهید نامیده می‌شود. از همان سبب چندی پیش علمای پاکستان موضوع انتحار را فقط در پاکستان حرام دانست و اما در مورد افغانستان سکوت کرد. بر مبنای آن اعلامیه تنها پاکستان دارالاسلام و مأمّن مسلمانان نامیده می‌شود.

در جریان سال‌های اخیر، حکمتیار یکی از اعضای رهبری حزب اسلامی نیز از عملیات استشهادهای حمایت و به نوعی هماهنگی‌اش را با دیدگاه مکتب حقانیه اعلام کرده است؛ اما جناح اتحاد اسلامی هم‌چنان آن‌را حرام دانسته و در دفاع از موضع‌اش به جدیت آن‌را تقبیح و جرم می‌داند. بحث انتحار و استشهاد، حال به یک موضوع جدی میان جنبش اسلامی درگیر در منازعه‌ی افغانستان تبدیل و اسلام‌گرایان را به دو دسته مهم (طرفدار و مخالف) تقسیم کرده است. اکنون که چهل سال از وقوع آن کودتا می‌گذرد، با جرات می‌توان ادعا کرد که کودتای ۷ ثور حرکت نابخردانه و فاجعه‌باری بود، که سبب گردید تا به دنبال آن فجایع خون‌بارتری یکی پی دیگر شکل گرفته و افغانستان در محوریت منازعات جهانی به جبهه‌ی مقدم تقابل قدرت‌های منظوقی و جهانی تبدیل و مردم افغانستان هر روز در آتش این منازعه‌ی خونین بسوزند.

حکومت وحدت ملی، نظاره‌گر بی‌غرض کشتارهای...

هر از گاهی که اماکن عمومی آماج حملات تروریستی قرار می‌گیرد، دیوارهای کانکریتی اطراف‌شان را بلندتر و ضخیم‌تر می‌کنند. متأسفانه تنها گزینه‌ی قانونی و گاه کارآمد که شهروندان افغانستان جهت واردکردن فشار و وادار نمودن مجریان امور به پاسخگویی روی دست داشتند، مظاهره و راهپیمایی بود، که از چندی به این طرف به دلیل معذور بودن و ناتوانی مسوولین امنیتی از تأمین امنیت مظاهره‌کنندگان، چنان‌چه به دفعات تجمعات اعتراضی مورد هدف تروریستان چون طالب و داعش قرار گرفتند، از آن هراس دارند. در کش و قوس رویدادهای خونین پسین و دست‌اندرکاران آن، آن‌چه روشن بوده، این است؛ که نقش داعش در افغانستان اغلب به نفع گروه‌های متعصب قومی و برخی کشورها و بعضی به سود رهبران سنتی است.

با عطف توجه به سلسله حملات تروریستی اخیر و کنار هم گذاشتن رویدادهای خونین واپسین ماه‌ها، به جرأت می‌توان گفت؛ آن‌چه که هزارها امروزه در افغانستان تجربه می‌کنند، مصداق یک نسل‌کشی و حذف سیستماتیک است، که به باور من، این امر به بی‌کفایتی و بی‌توجهی حکومت بر می‌گردد. هزارها که پس از سقوط حکومت طالبان اولین گروه قومی در کشور بودند، که سلاح و مهمات جنگی شان‌را کنار گذاشتند، پذیرای حکومت جدید شدند و اولین تجمعات مسالمت‌آمیز را

راه‌اندازی نمودند، متأسفانه امروزه در جمع قربانیان درجه‌یک دموکراسی‌خواهی و مشارکت جمعی در قدرت شده‌اند. هزارها امروزه نقش نیروی پیش‌مرگ دموکراسی در کشور را بازی می‌کنند و هر از گاهی در این راستا قربانی می‌دهند، که عینی‌ترین نمونه‌ی آن، حمله تروریستی (۲ ثور) در غرب کابل در یکی از مراکز اخذ کارت رأی‌دهی و توزیع تذکره بود، که دست کم ۷۰ کشته و نزدیک به ۱۰۰ زخمی برجای گذاشت. بدون شک رویداد خونین تروریستی هفته‌ی قبل به موازات دیگر حملات تروریستی سازمان‌یافته به اثر غفلت مسوولین امنیتی صورت گرفت. شعبه‌ی توزیع تذکره و کارت رأی‌دهی در غرب کابل نیازمند چندین ایست بازرسی و چک‌پاینت‌های امنیتی است، اما بر اساس گزارش‌ها در آن‌جا جز ۳/۲ پولیس با کم‌ترین تجهیزات، هیچ‌گونه ایست امنیتی برای تأمین امنیت شهروندان وجود نداشته است. رهبری حکومت وحدت ملی اگر تصمیم قاطع برای برگزاری انتخابات دارد، قبل از هر چیز دیگر امنیت جانی شهروندان در مراکز اخذ کارت رأی‌دهی را تأمین و پس از آن مردم را تشویق به اخذ کارت رأی‌دهی کند. به باور من، تا زمانی که مسوولین امنیتی نتوانند امنیت شهروندان را در کابل و مرکز شهرها تأمین کنند، هیچ‌نوع تضمینی برای برگزاری انتخابات عمومی و فراگیر در کشور وجود ندارد.

مقصر کیست و راه چاره...

پس راه چاره چیست؟ راه بیرون‌رفت از این معرکه‌ی خونین بسیار دشوار است، زیرا نظریه‌های که در فضایی مجازی رایج می‌شود، صرفن تمرین و رقابت بر سر کارگیری از کلمات قلمبه و سلمبه و جملات تراژدیک و رومانیتیک است. حتی آنانی‌که نظریه‌های انقلابی می‌دهند، حاضر نیستند خودشان در خط پنجم نبرد باشند، چه رسد در خط مقدم جبهه. بنابراین می‌توان گفت که تنها راه بیرون‌رفت از این منجلاب همدلی بود/است، که متأسفانه در جامعه‌ی ما وجود ندارد. وقتی یک سرباز اردوی ملی کشور از دیدن خون هم‌وطن هزاره‌ی خویش شاد شود، وقتی اظهارات در کاخ قدرت بر علیه دانایی و توانای و صداقت انسان هزاره صورت می‌گیرد، وقتی آمار جنرال‌های تاجیک بر اساس تبار، پرسش‌برانگیز خطاب می‌شود، وقتی رهبر اوزبیک‌ها به خاطر مبارزه بر علیه تروریسم از کشور تبعید می‌شود، چگونه می‌توان حرف از همدلی و برادری زد؟ بدین‌سان هر که نان از نم شمشیر خورد نوشش باد. با استناد به جمله‌ی فوق می‌خواهم بگویم، که بایست هر گروه و تبار نژادی غم خویش خورد، که متأسفانه خوردن غم انسان هزاره گلوگیر، هضم‌اش بسیار مشکل و تحمل‌اش طاقت‌فرسا است. زیرا جامعه‌ی هزاره از دوصد و پنجاه سال به این طرف، اکثریت تاریخ اش را با پدیده‌ای به نام آناشسیسم سپری نموده و فقط در برهه‌های کوتاه تاریخی شاهد یک راه‌گشا و رهبر بوده است. داستان شهادت عبدالخالق بیشتر از آن‌که بیانگر جسارت او باشد، داد از بی‌رهبری می‌زند. داد از جامعه‌ی می‌زند، که فوج فوج توسط یک حاکم مستبد قتل عام می‌شود، اما جبهه‌ای نیست، عسکری نیست و فرماندهای نیست، که فرمان شورش دهند. جامعه‌ی هزاره روحیه‌ی فرمان‌برداری دارد تا روحیه‌ی فرماندهی، و این است که ما همیشه در بحران بی‌رهبری جان داده‌ایم و فنا شده‌ایم.

همچنان داستان چهل دختران هزاره بیشتر از آن‌که عصمت و پاک‌دامنی مردم ما را نشان دهد، در ماندگی و بی‌اتحادی ملت ما را متبلور می‌کند. هنوز که هنوز است ملت ما و روشنفکران ما دچار توهم خودشیفتگی است. چرا تمجید انسان هزاره در فیسبوک توسط فرصت‌طلبان قدرت، ما را اغوا می‌کند؟ کافیسیت یک بازمانده و رانده‌شده‌ای حلقه‌ی قدرت، مردم ما را تعریف کند، ما غوغا بر پا می‌کنیم. این‌که انسان هزاره شیفته تحصیل و تعلیم است، چه دردی را از جامعه مداوا می‌کند، وقتی مجبور می‌شود به خاطر تبعیض نژادی ماه‌ها اداره به اداره، دفتر به دفتر با کش‌های پوسیده دنبال کار سرگردان باشد؟ و غایتن در بحیره‌ی مدیریتانه یا اقیانوس اطلس غرق شود.

حالا که فصل جدید تاریخ ما رقم می‌خورد، یا ما در گذشته‌ی اُسف‌بار تاریخی مان گیر کرده‌ایم یا از فقدان یک راهکار مناسب برای گریز از چالش‌های که فرصت زندگی، رشد و بالندگی را از مردم ما گرفته است، شکایت می‌کنیم. در حالی‌که ما باید به حال فکر کنیم، نه به گذشته‌ای که جز مظلوم‌نمایی و عقده به ما چیزی نمی‌دهد. حسرت به گذشته مانع برنامه‌سازی‌های جدید می‌شود و ما غافلانه قتل عام می‌شویم. بالاخره نسل ما با چنین رویکرد نادرست منقرض خواهد شد. بنابراین راه بیرون‌رفت از این معضل خونین، در گرو یک اراده‌ی جمعی است. جامعه‌ی هزاره باید از تیکه‌داران قدرت و ثروت عبور کند و برای آخرین‌بار با آن‌ها اتمام حجت کند و در نهایت ما به خاطر تأمین امنیت جامعه‌ی خویش و جلوگیری از قتل عام، نیازمند تشکیل چندین گردان ضربتی نظامی هستیم. تشکیل یک نیروی نظامی بخاطر امنیت مردم نیازمند شکل‌گیری یک گفتمان محله‌ای است. خلق این گفتمان بقیه موارد را خود به خود حل خواهد کرد.

مدیر مسئول
عبدالخالق آزاد
شماره‌ی تماس: ۰۷۹۸۵۷۷۸۰۸
سر دبیر
اسحق علی احساس
ایمیل: sadaaym@gmail.com

زیر نظر شورای نویسندگان

- تنها "گپ مردم" بازتاب‌دهنده‌ی موضع‌گیری رسمی نشریه است و مسئولیت نوشته‌های دیگر به عهده‌ی نویسندگان آن می‌باشد.
- "صدای مردم افغانستان" از ارسال نوشته‌های خوب شما استقبال می‌کند. اداره‌ی نشریه در ویرایش، نشر و یا عدم نشر نوشته‌ها دست باز دارد.

فیس بوک: هفته نامه صدای مردم افغانستان

آدرس دفتر: کابل، کارته - ۳، سرک شش، نزدیک ریاست پاسپورت

شماره‌ی ۱۷۸ سال پنجم، یکشنبه، ۹ ثور ۱۳۹۷ هجری خورشیدی، ۲۹ اپریل ۲۰۱۸ میلادی

نقد اجتماعی

مقصر کیست و راه چاره چیست؟

بسم الله یاورى

هرچند پدیده‌ی انتحاری یک پدیده‌ی کلی است و تمام نقاط کشور را مصدوم کرده است، از هلمند تا کابل و از کابل تا جلال‌آباد، اما کم و کیف فجایع از هم فرق می‌کند. فرد انتحاری یک وسیله است، اما روی اهداف که از آن کار گرفته می‌شود، فرق می‌کند. تفکیک این فرق نیازمند تحلیل جغرافیایی و سیاسی است. آن‌چه ماهی نگرانی است، این است؛ که انتحاری‌ها در یک مثلث شوم نگهداری و در راستای اهداف شوم به عنوان ابزار استفاده می‌شود. این اهداف به شرح زیر است.

یکم: انتحاری از آدرس تیم حاکم؛ ارگ ریاست‌جمهوری که یکی از شرکت‌های مهم پرورش انتحاری است، از این افراد زبون در راستای سرکوب جنبش‌های مدنی، مخالفان سیاسی و مهندسی انتخابات شورای ملی و ریاست‌جمهوری کار می‌گیرد. ظاهر عقل نمی‌پذیرد که رییس‌جمهور یک کشور، ملت‌اش را به خاک و خون بکشد و بعد از خلق فاجعه ابزار همدردی کند. دولتی که هیچ اراده‌ی برای سرکوب گروهک‌های تروریستی ندارد و هیچ قانون برای به کیفر رساندن مجرمین حملات تروریستی ندارد، چگونه برائت خویش را ثابت می‌سازد؟ دولت فعلی ظاهر اش دموکراتیک و باطن‌اش همان عصر جلادی و دیکتاتوری عبدالرحمان خان است. باید بپذیریم که تبارهای خاصی در افغانستان مورد نسل‌کشی دولت به ظاهر مدرن با کار شیوه‌ی مدرن قرار گرفته است و این نسل‌کشی تا زمانی که این رژیم بر سر اقتدار است، ادامه خواهد یافت. اظهارات شخص رییس‌جمهور در مورد کم و کیف زندانیان انتحاری خود برهان قاطع بر این ادعا است، و این ادعا در حدی ادعا نه، بلکه بسیاری از چهره‌های سیاسی با سند و مدرک، دولت را به دست داشتن و همکاری با گروهک‌های تروریستی متهم نموده‌اند؛ که مسئولین دولتی حتی واکنش به این ادعا انجام نداده است. سکوت دولت در برابر چنین ادعاها بیانگر چیست؟ رضایت یا بی‌توجهی؟ انحصار کنندگان قدرت خود ستون پنجم است و ستون پنجم که در گفتارهای سیاسی استفاده می‌شود، دروغ محض است. داعش یک پدیده‌ی خیالی و یک توهم عوام‌فریبانه‌ی بیش نیست.

دوم: انتحاری سازمانی؛ عُرف معمول این است، که وقتی در مناطق مرکزی یک حمله‌ی وحشیانه‌ی تروریستی صورت گیرد و طالبان اظهار بی‌طرفی کند، دولت فوراً واکنش نشان می‌دهد و برای عوام‌فریبی یک حمله‌ی نظامی خیالی انجام داده و بعد ارقام کاذبانه‌ی از کشته‌شده‌های گروه‌های تروریستی اعلام می‌دارد. و یا هم توسط فیسبوک‌چلونکی‌های مستعار، گناه را به گردن گروه داعش خیالی می‌اندازد. حملاتی که در شمال و مناطق مرکزی صورت می‌گیرد، جز ادامه‌ی نسل‌کشی تبارهای خاصی چیزی بیش نیست. حالا پرسشی که این‌جا مطرح می‌شود، این است؛ حملاتی که در هلمند و جلال‌آباد صورت می‌گیرد، از کدام نوع است؟ پاسخ این پرسش مبرهن و آشکار است. اکثریت حملات تروریستی در مناطق جنوبی با بمب‌های جاسازی شده و یا هم از طریق آرپی‌جی از راه دور و یا هم نوع سوم آن که کله‌بریدن است، صورت گرفته و می‌گیرد، که باید به چنین وقایع نبرد‌های پارتیزانی خطاب نمود، نه حملات تروریستی.

سوم: انتحاری‌های مانوری؛ این نوع حملات که جهان‌شمول و افغانستان‌شمول است، از بیرون مرزها هدایت داده می‌شود و سفارت‌خانه‌های کشورهای درگیر به فرد انتحاری آدرس مکان و زمان حملات را مشخص می‌کنند، که بعضی اجیرشدگان در حمل و نقل آن همکاری می‌کنند. با این حساب می‌شود گفت؛ که مردم افغانستان در منجالب گیر کرده‌اند، که بیرون رفتن از آن نیازمند به برگشت تاریخی است و فقط می‌شود با خلق حادثه‌ای همانند هفت‌ثور و هشت‌ثور نجات یافت. هرچند هیچ تضمینی وجود ندارد، زیرا انقلاب پس از پیروزی مدیریت می‌طلبد و آن چیزی است که متأسفانه ما نداریم. از سوی هم شکل‌گیری جنبش‌های انقلابی نیازمند وحدت و همدلی است و خوشبختانه این پدیده نیز در جامعه‌ی افغانستان مثل نسل‌دایناسورها رو به انقراض است.

ادامه صفحه ۳

رشد بنیادگرایی و آینده‌ی مبهم روندهای دموکراتیک در افغانستان

محمد نسیم نظری

پس از توافقات بُن و تشکیل دولت-ملت در افغانستان پس از طالبان در یک فضای سیاسی مناسب با مشارکت تمامی اقوام ساکن در کشور، بستر گفت‌وگوها و نوع نگاه به سیاست و ساز و کارهای برخاسته از آن تغییر یافت. در این هنگام انتظار می‌رفت تا مناسبات سیاسی کشور به صورت مسالمت‌آمیز و به دور از انگیزه‌های قومی و تیمی تنظیم گردد. موافقت‌نامه بُن در سال ۲۰۰۱ میلادی برای ساختن افغانستان مدرن، تدوین و تصویب قانون اساسی را به عنوان مهم‌ترین سند ملی بر اساس اجماع عمومی به رسمیت شناخت و مردم افغانستان را تشویق به تدوین این سند نمود.

قانون اساسی بر اساس ساختار نظام دموکراسی، مهم‌ترین سند مدون یک دولت-ملت بوده که ساز و کارها، نحوه‌ی فعالیت، فرایند توزیع عادلانه‌ی قدرت و نیز تطبیق برخی منابع مهم ملی را بر اساس مناسبات اجتماعی و فرهنگی یک محیط جغرافیایی مشخص، تعیین می‌نماید. در ساختار نظام سیاسی افغانستان بعد از جدال‌های خونین برای تصاحب قدرت، قانون اساسی کنونی بهترین و جامع‌ترین قانون اساسی است که افغانستان به ندرت آن را تجربه نموده است. هرچند این قانون اساسی از لحاظ بافت مفهومی و شیوه‌ی برخورد با مفاهیم حقوقی از اشکالات فنی و مسلکی خالی نیست، اما در یک کشور مثل افغانستان که در متن تضادهای قومی و ساختارهای قلیلوی به سر می‌برد؛ بهترین دستورالعمل در عصر مدرن تلقی می‌گردد.

با آن هم هرچند در قانون اساسی روندهای دموکراتیک و مشخص انتخابات به عنوان مطمئن‌ترین و مؤثرترین راه برای دستیابی به اقتدار سیاسی تعریف شده است، اما ضعف ساختار سیاسی در نزدیک به دو دهه‌ی اخیر باعث گردیده، که قانون اساسی به عنوان محکم‌ترین سند ملی از قدرت و صلابت اجرائی برخوردار نباشد و در حاشیه‌ی مناسبات سیاسی و قومی قرار گیرد. با روی کار آمدن حکومت وحدت ملی و نقض آشکار برخی دستورات قانون اساسی توسط این ساختار، باور عمومی برای رسیدن به ساختارهای دموکراتیک تغییر یافت. حکومت وحدت ملی به رغم چالش‌های سترو در عرصه‌ی حکومت‌داری خوب و ضعف کلان ساختاری در درون سیستم بروکراسی کشور، با کمال تأسف در نقض قانون اساسی و سایر قوانین دست باز داشته و دارد.

رهبران حکومت وحدت ملی هرچند در دوران مبارزات انتخاباتی شان برای جلب اعتماد مردم، از تطبیق و اجرای قانون و نیز پیروی از اصول مروج حقوقی و برگزاری انتخابات به موقع و شفاف حرف می‌زدند، در عمل اما نه تنها به این تعهدات ثابت قدم نماندند، بلکه عمل کشور را در لبه‌ی پرتگاه قرار داده‌اند. عدم توجه به امنیت عمومی شهروندان، فقدان اراده‌ی جدی برای مبارزه با دهشت‌افگنی، نبود استراتژی منظم برای امنیت کلان‌شهرها و ناهماهنگی درونی میان ساختارهای امنیتی و دفاعی باعث گردیده که امیدهای مردم

حوادث تروریستی در مراکز ثبت‌نام رأی‌دهندگان، نشان دهنده‌ی این واقعیت تلخ است، که

حکومت وحدت ملی توان تأمین امنیت مراکز ثبت‌نام را نداشته و نمی‌تواند از امنیت روز

انتخابات در این مراکز حراست نماید. این حوادث نشان داده است، که دشمن به شدت تلاش

دارد تا ساختارهای نیمه‌جان دموکراتیک در کشور را از پا در آورده و تفکر بنیادگرایانه از

سیاست و حکومت‌داری را در افغانستان ترویج نماید. حوادث از این دست، باور عمومی را

نسبت به انتخابات به شدت مخدوش ساخته و زمینه‌ی هرگونه تعامل سازنده را در دراز مدت

محدود می‌سازد.



کشورهای مختلف با توجه به بافت جمعیتی و ساختار اجتماعی متفاوت بوده و از میکانیزم‌های گوناگونی پیروی می‌نمایند، اما در محراق و هسته‌ی اصلی این روند مردم حضور دارد، که در تمام کشورها و ساختارهای سیاسی این اصل پذیرفته شده است. نظام‌های ریاستی برای تعریف اقتدار سیاسی و تشکیل حاکمیت، از انتخابات استفاده می‌کنند، اما انتخاباتی که در نظام ریاستی مطرح نظر است، با انتخابات نظام پارلمانی و نیمه‌ریاستی کامل متفاوت است. در نظام‌های ریاستی، انتخابات به صورت مستقیم صورت می‌گیرد و مردم بدون دخالت مراجع سیاسی به فرد یا جریان مورد نظرشان رأی می‌دهند. اما در نظام‌های پارلمانی این نمایندگان مردم هستند، که برای تعیین نخست‌وزیر رأی اعتماد می‌دهند. در این نوع نظام‌ها مشروعیت حاکم، مستقیم از اراده‌ی مردم ناشی نمی‌شود، بلکه به صورت غیرمستقیم از طریق نمایندگان پارلمان مشخص می‌گردد. نظام سیاسی افغانستان هرچند در حال حاضر با هیچ یک از الگوهای نظام سیاسی در دنیا مطابقت ندارد، اما با آن هم بر اساس قانون اساسی، افغانستان از نظام ریاستی پیروی نموده و پارلمان به عنوان کانون و محور قانون‌گذاری در سیستم اداری افغانستان مطرح است.

حوادث تروریستی در مراکز ثبت‌نام رأی‌دهندگان، نشان دهنده‌ی این واقعیت تلخ است، که حکومت وحدت ملی توان تأمین امنیت مراکز ثبت‌نام را نداشته و نمی‌تواند از امنیت روز انتخابات در این مراکز حراست نماید. این حوادث نشان داده است، که دشمن به شدت تلاش دارد تا ساختارهای نیمه‌جان دموکراتیک در کشور را از پا در آورده و تفکر بنیادگرایانه از سیاست و حکومت‌داری را در افغانستان ترویج نماید. حوادث از این دست، باور عمومی را نسبت به انتخابات به شدت مخدوش ساخته و زمینه‌ی هرگونه تعامل سازنده را در دراز مدت محدود می‌سازد. انجام چنین حملات آن هم در شرایط حساس کنونی به خوبی نشان می‌دهد، که ما هنوز به ارزش‌های مهم دموکراسی و باورهای برخاسته از مؤلفه‌های نظام مردم‌سالار باورمند نیستیم، بلکه باورمندی ما به این مفاهیم در حد یک نشخوار مطبوعاتی و گفتارهای خبری بوده و فراتر از آن در درون واقعیت‌های جامعه حضور نداشته و در متن مناسبات کلان ملی متأسفانه هنوز محورها قومی و تیمی حائز اهمیت بوده و سرنوشت همگانی را تعیین می‌نمایند. با توجه به این موارد به حتم می‌توان گفت؛ که انجام حملات تروریستی در مراکز ثبت‌نام نشان‌دهنده‌ی این است، که عده‌ی کثیری در تلاش اند، تا دموکراسی را در کشور خفه ساخته و زمینه‌ی ترویج هرچه بیشتر باورهای بنیادگرایانه را فراهم سازد. اگر حکومت و نخبگان ملی برای پاسخ‌گویی به چنین حوادث سکوت کنند، احتمال آن وجود دارد که کشور در دام تفکر افراطیت غرق شده و تمامی دستاوردهای یک‌دهه‌ی اخیر ناپود گردد.